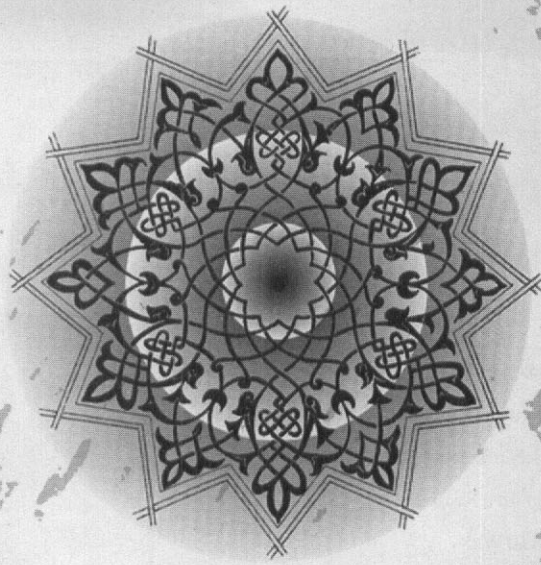




مراتب و مراحل جهاد اکبر

احمد رضا بیسیج
سر دبیر فصل نامه‌ی اندیشه و مدرس معارف اسلامی شهرکرد

اشاره

مباحث و تعالیم اخلاقی و آشنایی با راه کارهایی که برای خروج از تنگنای رذایل به سوی وسعت و فسحت فضایل وجود دارد، از نیازهای مستمر آدمی است. مباحث حاضر علاوه بر آن که نکاتی سودمند را فراروی ما قرار می دهد، تذکر و تنبیهی شایسته برای خوانندگان محترم خواهد بود.

جهاد اکبر مراتب و مراحل دارد که به توضیح مهم ترین آن‌ها بسنده می‌کنیم:

رہایی از حبّ دنیا

امام صادق (ع) فرموده‌اند: رأس کل خطیئة حبّ الدنيا؛ ریشه و اساس هر خطاکاری دوستی دنیا است.

در این مورد امام خمینی (ره) می‌فرماید: «بس است برای انسان بیدار، همین حدیث شریف و کفایت می‌کند برای این خطیئه‌ی مهلک؛ همین که سرچشمه‌ی تمام خطاها و ریشه و پایه‌ی جمیع مفسد است. با قدری تأمل معلوم می‌شود که تقریباً تمام مفسد اخلاقی و اعمالی، از ثمرات این شجره‌ی خبیثه است. هیچ دین و مذهب باطلی تأسیس در عالم نشده و هیچ فساد در دنیا رخ نداده، مگر به واسطه‌ی این موبقه‌ی عظیمه. قتل و غارت و تعدی، نتایج این خطیئه است. فجور و فحشا و دزدی و سایر فجایع، زائیده‌ی این جرثومه‌ی فساد است. انسان دارای این حب، از جمیع فضایل معنویه برکنار است. شجاعت، عفت، سخاوت، عدالت که مبدأ تمام فضائل نفسانیه است، با حب دنیا جمع نمی‌شود. معارف الهیه، توجه در اسما و صفات و افعال و ذات، و حق جویی و حق بینی با حب دنیا متضادند. طمأنینه‌ی نفس و سکون خاطر و استراحت قلب، که روح سعادت دو دنیا است، با حب دنیا مجتمع نشود. غنای قلب و بزرگواری و عزت نفس و حریت و آزادمردی، از لوازم بی‌اعتنایی به دنیا است. چنانچه فقر و ذلت و طمع و حرص و رقیبت و چالپوسی، از لوازم حب دنیا است. عطوفت، رحمت، مواصلت، مودت، محبت، با حب دنیا مخالف‌اند. بغض و کینه و جور و قطع رحم و نفاق و دیگر اخلاق فاسد، از ولیده‌های این ام‌الامراض است» [آداب الصلوة، ص ۵۰-۴۹].

رہایی از شرک

شرک عبارت است از اعتقاد به تعدد و مشارکت، و انکار وحدت و یگانگی در مورد خداوند. و به وجهی دیگر، دخالت دادن غیر خدا در عبادت و پرستش. شاید بتوان گفت، ریشه‌ی تمام گناهان و خطاهای آدمی در نهایت به شرک برمی‌گردد. چرا که گناه و معصیت چیزی نیست جز این که انسان فرمان غیر از خدا

را ببرد، به وجهی که مورد رضای حق تعالی نباشد؛ اعم از شیطان، هوای نفس، بت و غیره. از این منظر باید گفت، بنیان بیشتر گناهان، شرک در اطاعت است.

از جنبه‌ی عملی، شرک یعنی جز خدا را پرستیدن و یا دیگری را نیز در پرستش، شریک خدا قرار دادن که جنبه‌های گوناگونی دارد؛ از جمله: شرک در عبادت، یعنی اظهار عجز و بندگی در برابر غیر خدا؛ شرک در اطاعت، یعنی اطاعت کردن کسی یا چیزی غیر از خدا؛ شرک در استعانت، یعنی مددجویی و کمک خواستن از کسی یا چیزی غیر از خدا. در قرآن می‌فرماید: «اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً ما تذکرون» [الاعراف / ۳]: آن چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او از معبودان دیگر پیروی نکنید. و چه اندک پند می‌گیرند.

علی (ع) فرمود: تقوای الهی داشته باش و فرمان برداری خدا کن به وسیله‌ی تقوای او [غرر الحکم و درر الکلم آمدی، ج ۲: ۳۳].

رہایی از وسواس نفسانی

انسان به حکم این که موجودی است متشکل از دو بعد جسمانی و روحانی، از یک سو گرایش فطری به صعود و عروج دارد و از دیگر سو، به حکم طبیعت مادی، به سکون و بهره‌گیری از تمتعات مادی و شهوات و مانند آن تمایل دارد. در یک تقسیم‌بندی علمای اخلاق می‌گویند: انسان مرکب از دو بعد عقلی و نفسی است. منظور از عقل، گرایش‌های عالی انسانی است، از قبیل گرایش به پرستش و حقیقت جویی و کمال‌خواهی و مانند آن. و منظور از نفس، گرایش‌های دانی آدمی است، از قبیل پرداختن به اموری که او را از کمالات باز می‌دارد و در یک کلام «گناه» نامیده می‌شود. آن گاه گفته می‌شود، پیوسته میان بعد عقلانی و بعد نفسانی انسان، درگیری وجود دارد. عقل ما را به کمال و فلاح می‌خواند و نفس ما را به حسیض و شقاوت رهنمون می‌شود. «ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی» [یوسف / ۵۳]:

نفس فرمان دهنده به بدی هاست، مگر کسی را که خدا رحم کند. اکنون اگر کسی بتواند با بهره‌گیری از هدایت پیامبر (ص) و الگوپذیری از ائمه‌ی اطهار (ع) که الگوی عملی دین و هادی انسان هستند، با نفس خود مبارزه کند، می‌تواند به خواسته‌های معنوی خویش پاسخ بگوید، راه حق را بیسماید و به آرامش و کمال برسد. در یک عبارت کلی می‌توان گفت، اگر انسان از میل‌های غریزی و کشش‌های کور که تنها ارضای خود را می‌خواهند، پیروی کند، به فرجام آن نیندیشد و هدفش تنها بهره‌مندی از لذایذ آبی باشد، هوای نفس بر او حاکم می‌شود و او تابع خواسته‌های نفس خویش است. لیکن اگر تأثیر هر کار را در روح و سرنوشت خود و رابطه با خدا مورد ملاحظه قرار دهد و آن‌گاه تصمیم بگیرد و کاری را انجام دهد، دیگر پیرو هوای نفس خویش نخواهد بود.

حاصل آن که دو دسته از گرایش‌ها در وجود آدمی با هم در تضاحم و تعارض‌اند و عقل حکم می‌کند که عمل براساس گرایش‌های متعالی به سود سعادت آدمی است. اما نفس تنها به ارضای غرایز و حظ بردن از لذایذ مسرور می‌گردد؛ هر چند لذت او ماندگار نیست و سرورش به زودی به غم و اندوه و در نهایت به خسران و عذاب منتهی می‌شود. انسانی که هوای نفس بر او غالب است، هر چند حقایق هستی بر او مسلم باشد، از عمل به آن‌ها سر باز می‌زند. چنین کسی بی‌گمان دارای بیماری است و از تعادل، انحراف دارد. خداوند می‌فرماید:

● «الذین فی قلوبهم مرض» [المائده / ۵۲]:

کسانی که در دل‌هایشان بیماری است.

● «الذین فی قلوبهم زیغ» [آل عمران / ۷]:

کسانی که در دل‌هایشان میلی به باطل هست.

تقسیم قوای نفس و فضایل

در علم النفس، نفس انسان را دارای سه قوه‌ی متباین می‌دانند. که به اعتبار آن قوا، نفس با مشارکت اراده، مصدر و منشأ افعال و آثار گوناگون می‌شود. اگر یکی از این قوا بر بقیه غالب شود، آن دو قوه‌ی دیگر مغلوب یا مفقود می‌شوند.

اول: «قوه‌ی ناطقه» که آن را نفس ملکی گویند و مبدأ فکر، تشخیص و علاقه‌ی نظر در حقایق امور است.

دوم: «قوه‌ی غضبی» که آن را نفس سبعی گویند و مبدأ غضب، دلیری و اقدام به کارهای پرخطر، و شوق تسلط و استیلاست.

سوم: «قوه‌ی شهوانی» که آن را نفس بهیمی نامند و مبدأ شهوت و طلب غذا، و شوق لذت بردن از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و زناشویی است.

پس تعداد فضایل نفس می‌تواند به تعداد این قوا باشد. چرا که هرگاه حرکت نفس ناطقه به اعتدال باشد در ذات خویش، و به کسب معارف یقینی اشتیاق داشته باشد، از آن حرکت، فضیلت «علم» حادث می‌شود که به تبعیت آن، فضیلت «حکمت» به وجود می‌آید. هرگاه حرکت نفس سبعی به اعتدال باشد و از نفس عاقله پیروی کند و بر آن چه نفس عاقله امر می‌نماید، تجاوزی نداشته باشد، فضیلت «حلم» حادث می‌شود که به تبع آن فضیلت «شجاعت» به وجود می‌آید. هرگاه حرکت نفس بهیمی به اعتدال باشد و از نفس عاقله متابعت کند، از آن حرکت، فضیلت «عفت» به وجود می‌آید و فضیلت «سخا» (جوانمردی) به تبع آن حاصل می‌شود. و وقتی این سه جنس فضیلت حاصل شود، از ترکیب هر سه، حالتی مشابه به وجود می‌آید که کمال و تمام آن فضایل به آن حالت است. آن فضیلت را «عدالت» خوانند. به همین دلیل است که همه‌ی فلاسفه‌ی متأخر و متقدم معتقدند، اجناس فضایل چهار قسم است: حکمت، شجاعت، عفت و عدالت.

اثر اعمال در نفس

هر حرکتی و فعلی که از نفس صادر می‌شود، اثری از آن در ذات نفس به وجود می‌آید. اگر آن حرکت شهوی یا غضبی باشد، به خاطر آن، مانعی از کمال ممکن در حق نفس حاصل می‌شود و اگر عقلی باشد، به خاطر آن، در راه کمال شایسته به نفس نفع می‌رساند. پس هر مشغولیتی، اعم از شهوی و غضبی، مانند نقطه‌ی سیاهی است در صفحه‌ی آینه‌ی نفس. چون این نقطه‌ها زیاد و متراکم شوند، نفس را فاسد و از اصل خود دور می‌کنند. مانند متراکم شدن گرد و غبار بر آینه که وقتی زیاد شوند، مانع از آن می‌شوند که آینه تصاویر را منعکس کند.

این است که امام صادق (ع) می‌فرماید: «هرگاه آدمی گناهی

کند، در دلش نقطه‌ی سیاهی برآید. پس اگر توبه کند، محو شود و اگر بر گناه بیفزاید، آن سیاهی افزایش یابد تا بر دلش غالب شود؛ پس هرگز رستگار نشود» [اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر: ۳۷۳].

نفس انسان به اعتبار صفا و لطافتی که دارد، به حسب اصل فطرت، صلاحیت قبول آثار ملکیه و شیطانیه در آن یکسان است. ترجیح یکی از این دو به اعتبار پیروی کردن از هوا و شهوت و یا اعراض و دوری از آن‌ها حاصل می‌شود. پس اگر انسان پیروی مقتضای شهوت و غضب کند، تسلط شیطان بر او ظاهر می‌شود. به واسطه پیروی کردن از هوا و شهوات، به اوهام و خیالات فاسد و کاذب مبتلا می‌گردد و دل، آشیانه‌ی شیطان و معدن آن می‌شود؛ چون هوا و هوس چراگاه شیطان است، به دلیل مناسبتی که در میان شیطان و هوا و هوس وجود دارد. اگر انسان با شهوات مجاهده کند و آن‌ها را بر نفس خود مسلط نگرداند، بلکه به قوت برهان با شهوات مبارزه کند و به اخلاق ملائکه تشبیه جوید، قلبش مستقر ملائکه و محل نزول آن‌ها خواهد شد. و چون مردم از غضب، شهوت، حرص، طمع، طول آرزو و امثال آن‌ها که از هوا و هوس منشعب هستند، خالی نیستند، پس هیچ باطنی از آن‌ها که شیطان به وسوسه در آن جولان نماید، خالی نخواهد بود؛ مگر آن کسی که حق تعالی او را نگه دارد.

بنابراین، وقتی که ذکر دنیا و هوا و شهوت بر نفس غالب شود، برای شیطان مجال وسوسه فراهم می‌آید و چون نفس میل به ذکر خدا کند، شیطان از او دور می‌شود. پس نفس بر حسب وجود بالقوه، قابل ارتباط و اتحاد با هر یک از ملک و شیطان است و این تنازع در میان این دو همیشه پابرجاست. اگر تابع قوه‌ی عقلیه باشیم، نفس ما اتحاد با ملک پیدا می‌کند و اگر تابع قوه‌ی وهمیه باشیم، نفس ما با شیطان اتحاد پیدا می‌کند. اکثر نفوس را جنود ابلیس مسخر کرده‌اند و مالک شده‌اند و از وسوسه‌هایی که دعوت‌کننده به اختیار دنیا و ترک آخرت است، مملو ساخته‌اند. و چنان‌که شهوات به گوشت و خون آدمی آمیخته‌اند، سلطنت شیطان نیز در آن‌ها ساری است.

حاصل کلام آن‌که وجود وسوسه‌ها به مشاهده و وجدان معلوم است و برای هر خاطری که در دل می‌گذرد، علتی هست: یا شیطان یا ملک. خاطری که از جانب شیطان باشد، «وسواس»

نام دارد و خاطری که از جانب ملک باشد، «الهام». اختلاف مردم به اعتبار نافرمانی شیطان یا پیروی از اوست. امام صادق (ع) می‌فرماید: «قلبی نیست جز آن‌که دو گوش دارد، بر سر یکی از آن دو، فرشته‌ای است راهنما و بر سر دیگری شیطانی است فتنه‌انگیز. این فرمانش دهد و آن بازش دارد. شیطان به گناهان فرمانش دارد و فرشته از آن‌ها بازش دارد» [اصول کافی، ج ۳، کتاب الایمان و الکفر: ۳۶۶].

دل آدمی هرگز خالی از فکر و خیالی نیست، بلکه پیوسته محل خطوط خواطر و ورود خیالات و افکار است؛ هر چند ممکن است، کسی متوجه آن نشود. ولی در هر صورت، هر فکر و خیالی سبب و علتی دارد. منشأ خیالات باطله، شیطان است و منشأ خیالات محمود و افکار خوب ملک. افکاری که در دل آدمی می‌گذرند، دو قسم هستند:

اول افکاری که محرک آدمی بر عمل هستند که خود نیز بر دو نوع‌اند؛ زیرا فعلی که فکر آدمی محرک انجام آن است، یا خیر است یا شر.

دوم افکاری که محرک بر انجام عمل نیستند، بلکه محض خیال و مجرد فکر و تصورند، اگرچه به واسطه‌ی آن‌ها، نفس را یا صفا یا کدورت حاصل می‌شود و ممکن است به افعال خیر یا شر بینجامند و خود بر دو قسم هستند: اول خیالات محمود و افکار نافع، دوم افکار فاسد و خیالات کاذب.

پس کلیه‌ی خواطر نفسانیه و خیالات قلبیه بر چهار قسم هستند. از این‌ها، دو قسم را که افکار محرک بر عمل خیر و خیالات پسندیده باشند، «الهام» گویند، و دو قسم دیگر را که افکار محرک بر عمل شر و افکار نادرست باشند، «وسوسه» گویند. دو قسم وسوسه اثر شیطان و دو قسم الهام از فیض ملائکه است.

نفس آدمی در ابتدای امر قابلیت هر دو اثر را به طور یکسان دارد و هیچ کدام را بر دیگری رجحان نمی‌دهد. بلکه ظهور اثر هر یک و رجحان آن، به واسطه‌ی امور دیگری از قبیل متابعت هوس و هوا یا ملازمت تقوا و مانند آن می‌شود. پس هر وقت آدمی به مقتضای شهوتی یا غضبی میل پیدا کرد، شیطان فرصت می‌یابد و لشکرش داخل خانه‌ی دل می‌شود. و هرگاه دل متوجه ذکر خدا و نفس مایل به ورع و تقوا شد، مجال شیطان تنگ می‌شود و از مملکت دل بیرون می‌رود و لشکر ملائکه در آن جای می‌گیرد.

این دو لشکر، پیوسته در ساحت دل در رفت و آمد و گیر و دار هستند. گاهی ساحت دل منزلت خیریت اثر فرشتگان، و زمانی محل جولان سپاه شیطان است تا این که با مدد و یاری امری خارجی، یکی از این دو سپاه غلبه کند و مملکت دل را به تسخیر درآورد و آن را وطن خود سازد و در آن رحل اقامت بیفکند. در این هنگام، راه آمد و شد دیگری بسته می شود.

پس اگر هوا و هوس، و غضب و شهوت امداد کند، لشکر شیطان غالب می شود و خانه ی دل منزلگاه آن می گردد، و اگر قوه ی عاقله امداد کند، سپاه ملک غالب می شود و هر لحظه نوری از آن می رسد و هر ساعت فیضی می رساند.

ضمن این که باید دانست، راه های شیطان برای نفوذ در دل انسان بسیارند، ولی راه حق و فرشتگان یکی است. به همین دلیل فهمیدن راه راست مشکل است و نیاز به راهنمایی دارد: ارسال رسل و انزال کتب و ولایت ائمه (ع)، به خاطر همین راهنمایی و دستگیری است. اما راه های باطل بر هر کس روشن و واضح است و نفس به راحتی و آسانی، و با میل و شوق می تواند به آن سمت برود. با این اطمینان است که شیطان گفت: «و لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین» [الحجر / ۴۰-۳۹]: قسم به عزت که همه ی فرزندان آدم را گمراه می کنم، مگر بندگان مخلص را. و خداوند فرموده است: همه ی انسان ها در ضرر و زیان هستند، مگر کسانی که ایمان آورند و عمل نیک و مطابق با فطرت انجام دهند و یکدیگر را به پیروی از حق و تحمل سختی ها و پرهیز از خطاها سفارش نمایند [والعصر / ۳-۱].

گروه بندی انسان ها در برابر وسوسه های شیطانی

در مقابله با وسوسه های شیطانی، نفوس انسانی سه دسته اند: اول، نفوسی که به خاطر کثرت یاد خدا، ظرف دلشان از معنویت و عشق الهی پر شده و جایی برای ترک تازی شیطان باقی نمانده است. دل مانند ظرفی است که خالی بودن آن از محالات است. پس یا باید از افکار تهی پر باشد و از وسوسه های شیطانی مملو، و یا از انس به خدا و شوق به او. هر قدر یاد خدا در دل افزون تر شود، به همان اندازه راه شیطان بر دل بیشتر بسته می گردد. تا جایی که دل پر می شود از محبت و شوق حق تعالی، و کثرت و دوام یاد او، نفس را از افکار تهی، خالی می کند و محل نزول ملائکه و کعبه ی حق می شود. این نفس را «مطمئنه» گویند.

دوم، نفوسی که مملو از اخلاق رذیله اند و بدین سبب، راه های ملائکه بر دل های آن ها بسته و درهای شیاطین باز است. چراغ ایمان در آن ها خاموش است و هرگز خیال خیری پیرامون آن ها نمی گردد. بلکه پیوسته محل وسوسه های شیطان ها و محل رفت و آمد آن ها هستند. چنین دل هایی موعظه و نصیحت را نمی پذیرند و چون سخن حقی را بشنوند، دیده ی بصیرتشان از فهم آن کور و گوش هوششان از شنیدن آن کر است. این ها کسانی هستند که خداوند در موردشان می فرماید: «خداوند بر دل ها و گوش ها و دیده های آن ها پرده ی غفلت انداخته است که حق را نمی فهمند، نمی شنوند و نمی بینند» [البقره / ۷].

و می فرماید: «سواء علیهم ءأندرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون» [البقره / ۶]: این ها را بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد. در واقع اینان چون خداوند را فراموش کرده اند، خداوند هم آن ها را از یاد خودشان برده است. و نیز می فرماید: «و لا تکنوا کاذبین نسوا الله فأنساهم أنفسهم» [الحشر / ۱۹]: مانند کسانی نباشید که خداوند را فراموش کرده اند و او هم آن ها را از خودشان غافل کرد. سوم، نفوسی که میانه ی این دو نفس هستند؛ نه در سعادت مانند گروه اول و نه در شقاوت مانند دسته ی دوم. اکثر نفوس عوام مسلمین و غیر مسلمین از افراد این قسم اند.

بعضی قوای باطنیه

بدان که خداوند تبارک و تعالی به ید قدرت و حکمتش در عالم غیب و باطن نفس، قوایی خلق فرموده است که دارای منافع بی شمارند و آن چه مورد بحث ماست، سه قوه ی واهمه، غضبیه و شهویه است و هریک از این قوا، منافع کثیره دارند، از برای حفظ نوع و شخص و تعمیر دنیا و آخرت که علما ذکر کرده اند و اکنون ما را به آن احتیاجی نیست. و آن چه لازم است در این مقام تنبه دهم آن است که این سه قوه، سرچشمه ی تمام ملکات حسنه و سیئه و منشأ تمام صور غیبیه ی ملکوتیه هستند.

و تفصیل آن اجمال این که انسان همان طور که در این دنیا یک صورت ملکی دنیاوی دارد و خداوند تبارک و تعالی آن را در کمال حسن، نیکویی و ترکیب بدیع خلق فرموده و عقول تمام فلاسفه و بزرگان در آن متحیر است، و علم و معرفه الاعضا و تشریح تاکنون نتوانسته است، معرفت درستی در حال آن پیدا کند و خداوند انسان را از بین مخلوقات، امتیاز داده است به

حسن ترکیب و جمال نیکو منظر، کذالك از برای او، یک صورت و شکل ملکوتی غیبی است که تابع ملکات نفس و خلق باطن است، در عالم بعد از موت؛ چه برزخ باشد چه قیامت. انسان اگر خلق باطن و ملکه و سریره اش انسانی باشد، صورت ملکوتی او نیز صورت انسانی است. ولی اگر ملکاتش غیر ملکات انسانی باشد، صورتش انسانی نیست و تابع آن سریره و ملکه است. مثلاً اگر ملکه‌ی شهوت و بهیمیت بر باطن او غلبه کند و حکم مملکت باطن، حکم بهیمه شود، صورت ملکوتی انسان، صورت یکی از بهایم است متناسب با آن خلق، و اگر ملکه‌ی غضب و سببیت بر باطن و سریره اش غلبه کند، و حکم مملکت باطن و سریره، حکم سبع شود، صورت غیبیه ملکوتیه، صورت یکی از سباع است و اگر وهم و شیطنت ملکه شد و باطن و سریره ملکات شیطانیه، از قبیل خدعه، تقلب، نیمیه و غیبت یافت، صورت غیب و ملکوتی اش یکی از شیاطین است به مناسبت آن.

گاهی هم ممکن است، ترکیب دو ملکه یا چند ملکه، منشأ صورت ملکوتی شود. آن وقت به شکل هیچ یک از حیوانات نمی شود، بلکه صورت غریبی پیدا می کند که آن صورت مدھش و موحش بد ترکیب در این عالم هیچ سابقه ندارد. از پیغمبر خدا (ص) نقل شده که: «بعضی مردم در قیامت محسوس می شوند به صورت هایی که نیکوست پیش آن ها، میمون ها و انترها.» بلکه ممکن است از برای یک نفر در آن عالم، چند صورت باشد، زیرا که آن عالم، مثل این عالم نیست که یک چیز بیش از یک صورت قبول نکند. و این مطلب مطابق با برهان نیز هست و در محل خود مقرر است.

و بدان که میزان در این صور مختلفه که یکی از آن ها انسان است و باقی چیزهای دیگر، وقت خروج نفس است از این بدن، و پیدا شدن مملکت برزخ و غلبه‌ی سلطان آخرت که اولش در برزخ است در وقت خروج از بدن و با هر ملکه‌ای از دنیا رفت، آن ملکه صورت آخرتی می گیرد و چشم ملکوتی برزخی او را می بیند. خود او هم، وقت گشودن چشم برزخی، خود را به هر صورتی هست، می بیند؛ اگر چشم داشته باشد. لازم نیست کسی که در این دنیا به صورتی هست، آن جا هم به همان صورت باشد. نقل است که بعضی در وقت حشر می گویند: «خدایا چرا مرا کور محسوس کردی، با آن که در دنیا چشم داشتم؟» جواب می فرماید:

«چون تو آیات ما را فراموش

کردی، امروز فراموش شدی. ای بیچاره! تو

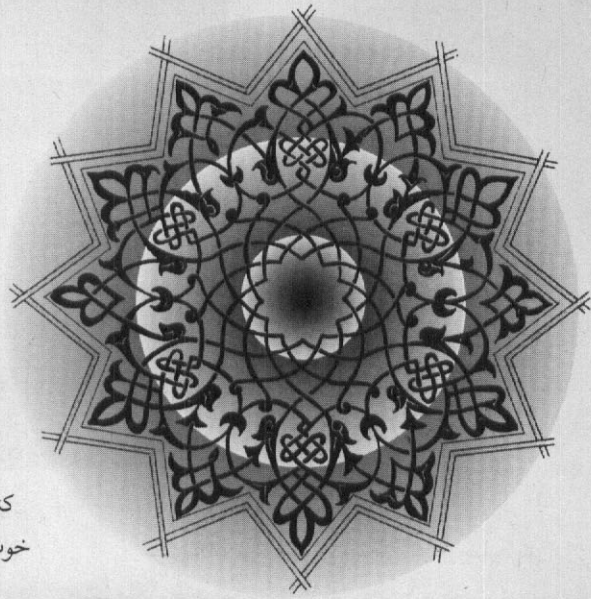
چشم ملکی ظاهر بین داشتی، ولی باطن و ملکوت کور بود. کوری خودت را حالا ادراک کردی، والا از اول کور بودی و چشم بصیرت باطنی که آیات خدا را به آن می بینند، نداشتی. ای بیچاره! تو قامت مستقیم، صورت خوش ترکیب ملکی داری. میزان ملکوت و باطن، غیر از این است. باید استقامت باطنی پیدا کنی تا مستقیم القامه، در قیامت باشی. باید روح، روح انسانی باشد تا صورت عالم برزخ و آخرت، صورت انسان باشد. تو گمان می کنی که عالم غیب و باطن که عالم کشف سرایر و ظهور ملکات است، مثل عالم ظاهر و دنیا است که اختلاط و اشتباه در کار باشد. چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا، همه با زبان ملکوتی- بلکه به قول بعضی ها با صورت های ملکوتی- به هر چه کردی شهادت می دهند» [امام خمینی. چهل حدیث: ۱۴-۱۳].

طریقه‌ی مجاهده با نفس

۱. تفکر: اولین قدم برای مجاهده با نفس، تفکر است. اما تفکر دو سو و جهت دارد: یکی تفکر در آفاق و دیگری تفکر در انفس. به عبارت دیگر، تفکر در جهان بیرون از خود و تفکر در مورد خویش. علی (ع) می فرماید: «ای مردم بیندیشید و بنگرید و پند و عبرت گیرید و برای آخرت خویش توشه بگیرید تا نیک بخت شوید» [غرر الحکم و درر الکلم آملی، ج ۲: ۲۹۶]. و فرمود: «خالی مگذار نفس خویش را از اندیشه و فکری که تو را حکمت و اندرزی بیاموزد و عبرتی که تو را عصمت و خویشتن داری بیخشد» [همان، ص ۲۹۸].

تفکر در مورد خویشتن و به تعبیر اهل معرفت، خودشناسی و معرفت نفس، نافع ترین علم ها بر شمرده شده است. علی (ع) می فرماید: «برترین شناخت ها آن است که انسان نفس خویش را بشناسد» [همان، ص ۵۱۲]. و می فرماید: «من عرف نفسه عرف ربه» [همان، ص ۵۱۳]: هر کس خود را بشناسد، پروردگار خود را نیز می شناسد.

در این مورد نیز آیات و احادیث فراوان است. با شناخت نفس



است، و عزم بر این که ظاهر و باطن ما انسانی شود، راه دیگر مجاهده با نفس است و این مرحله نیازمند صبر.

۳. مشارطه: عبارت است از این که انسان با خود شرط کند، فلان عمل ناشایست را از خود دور کند و یا فلان عمل خوب و درست را انجام دهد.

۴. مراقبه: یعنی در تمام مدت مشارطه مراقب باشد که به شرط خود عمل کند. در واقع، باقی ماندن بر عهد خود است و این که مواظبت نماییم، اصل عمل، و کیفیت، نیت و قصد ما از عمل، شرعی و الهی بماند. امام صادق (ع) فرمود: «کسی که با مراقبت، قلب خود را از غفلت نگه دارد، نفسش را با نظارت از شهوت حفظ کند، و عقل خود را با کسب آگاهی از جهل مصون دارد، در زمره ی بیداران است» [بحار الانوار، ج ۷: ۶۸].

۵. محاسبه: یعنی ارزیابی میزان موفقیت در مورد آن چه با عزم بر انجامش تصمیم گرفتیم، با خدای خویش عهد بستیم و در مسیر عمل، چونان کودکی نوپا به مراقبتش نشستیم. علی (ع) فرمود: «از نفس خویش حساب رسی کنید، پیش از آن که به حساب شما برسند و اعمالتان را وزن کنید، پیش از آن که دیگران آن را وزن کنند» [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲: ۵۰۳].

۶. تذکر: یعنی یاد خداوند متعال و نعمت های او. علی (ع) می فرماید: «یاد خدا داروی بیماری جان هاست» [همان، ج ۱: ۴۲۹].

نگاهی به قرآن و آموزه های پیشوایان دینی ثابت می کند که از نظر دین مبین اسلام، هیچ چیز به اندازه ی یاد خدا ارزشمند نیست. بلکه همه ی امور دیگر برای تسهیل توجه انسان به خداست. سرچشمه ی قدرت روحی و معنوی برای انسان و یگانه عامل سعادت و کمال او، توجه به خدا و اشتغال به یاد اوست. هم چنان که همه ی بیچارگی ها، فسادها، طغیان ها، رذایل اخلاقی، ناهنجاری های روحی، فردی و اجتماعی، و امراض نفسانی، ناشی از غفلت از یاد خداست. این است که خداوند کریم می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً» [الاحزاب / ۴۱]. ای اهل ایمان، خدا را بسیار یاد کنید. و علی (ع) فرمود: «اصل صلاح القلب اشتغال به ذکر الله» [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲: ۳۲۱]. ریشه ی اصلاح دل، سرگرم شدن آن به یاد خداست. و در جای دیگر می فرماید: «ذاکر الله سبحانه مجالسه» [همان، ج ۱: ۴۲۸]. یادکننده ی خدا هم نشین اوست.

است که انسان به مراتب وجودی خویش پی می برد و می فهمد که وجود او به اجمال دارای سه نشأت و صاحب سه مقام و عالم است: اول نشأت آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل، دوم نشأت برزخ و مقام خیال، سوم نشأت دنیا و مقام ملک و یا عالم شهادت. که هر کدام دارای کمالات خاص و تربیتی مخصوص است و آن گاه پی خواهد برد که اصل او چیست و از کجاست، وصل او کی و در کجا، و فصل او از چیست و چرا. عوامل ضلالت او کدام اند، و وسایل هدایت او کدام. صراط مستقیم کدام است و صراط های نامستقیم کدام.

و خواهد فهمید که معجزات و کرامات اولیاء الله که به ولایت تکوینیه، تصرف در عالم ماده و بلکه بالاتر می کنند، همه ی آن ها از همت شناخت نفس و پاسداری از گوهر درونی آن و پاک سازی و تزکیه و تجلیه آن است. و معنی این جمله شریف را خواهد دانست که: «لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن» [چهل حدیث: ۲۲۱]: زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد، اما قلب بنده ی مؤمن من وسعت مرا دارد.

خلاصه این که با شناخت نفس و تفکر پیرامون آن، بسیاری از مجهولات و اسرار هستی معلوم می شود. توحید، نبوت، معاد، عدل، امامت، هدایت، کمالات انسانی و مراتب و منازل سعادت و کمال، و بسیاری حقایق و علوم دیگر، در پی تفکر انسان نسبت به خویش حاصل می شود.

۲. عزم و اراده: در دعای شریف روز بیست و هفتم ماه رجب می خوانیم: خدایا می دانم که بهترین توشه ی مسافر کوی تو، عزمی است که با آن خواستار تو شده باشد [مفاتیح الجنان: ۲۷۷]. عزم به معنی اراده، قصد و آهنگ به سوی هدفی است. آدمی با عزم و اراده ی خود آن چه را که انتخاب کرده است، عملی می سازد. به همین دلیل عزم، ظهور گوهر انسانیت، یعنی «اختیار» است و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم است. تصمیم بر ترک گناهان، انجام واجبات، جبران آن چه از واجبات از ما فوت شده

پس ذکر عبارت است از توجه کردن به خالق هستی و نعمت‌های او که البته دارای مراتب و درجاتی است؛ زیرا گاه ذکر در معنای مجازی به ذکر لفظی گفته می‌شود و گاه در معنای حقیقی خود، به حضور قلب و توجه باطنی به حضرت حق.

اثرات ذکر

ذکر حق تعالی فواید و اثراتی فراوان و غیر قابل احصا دارد. لیکن آن‌چه می‌توان در این مقال بدان اشاره کرد، عبارت است از:

۱. آرامش قلبی و قدرت روحی: «الابذکر الله تطمئن القلوب» [طه / ۱۲۴]: آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرند.
۲. نورانیت دل: پیوسته یاد و ذکر خدا کنید که دل را نورانی سازد و برترین عبادت‌هاست [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱: ۴۲۷].

۳. نورانیت عقل و خرد: کسی که به یاد خدای سبحان باشد، خداوند دلش را زنده کند و عقل و خردش را نورانی گرداند [همان، ص ۴۳۰].

۴. جلب نظر الهی: «فاذکرونی اذکرکم» [البقره / ۱۵۲]: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. ذکر الهی آرام‌بخش جان و روشنی‌دهنده‌ی دل است و رحمت و مهر خدای را فرو می‌ریزد [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱: ۴۲۶].

۵. رهایی از شر شیطان: یاد خدا ستون ایمان و نگه‌دارنده از شیطان است [همان، ص ۴۲۹].

۶. بخشش گناهان: عادت ده نفس خود را به شیفگی یاد خدا و آمرزش خواهی که به راستی، این کار گناهت را محو کند و پاداش و اجر تو را بزرگ گرداند [پیشین].

۷. موفقیت در کارها: به وسیله‌ی یاد خدا، کارها به پیروزی می‌رسند و درون‌ها روشن می‌شوند [پیشین].

۸. دور شدن سختی و بدحالی: یاد خدا دورکننده‌ی سختی و بدحالی است [پیشین].

۹. هدایت شدن: هیچ هدایت و راه‌یابی هم‌چون ذکر و یاد خدا نیست [همان، ص ۴۳۱].

و بسیاری موارد و رحمت‌های دیگر که ذکر آن‌ها به درازا می‌کشد.

در مقابل، عدم یاد خداوند نتیجه‌ای جز بدبختی و هلاکت،

و غلتیدن در شهوات و خطاها و در نهایت خذلان و عذاب الهی در پی ندارد.

۷. توبه

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل طهارت درونی، «توبه» است. توبه عبارت است از بازگشت به سوی خدا. می‌فرماید: «و توبوا الی الله جميعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون» [النور / ۳۱]: همگی به سوی خدا بازگردید، ای گروه مؤمنان، باشد که نجات یابید. در کتاب «اسرار الصلاه»، اثر عارف بالله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، پیرامون حقیقت توبه آمده است: «حقیقت توبه عبارت از این است که بنده از غیر خدا به خدا بازگردد، و اگر خواستی بگو، بازگشت از ظلمت به سوی نور، و یا از جهل به علم و از شقاوت به سعادت، و یا بگو از معصیت به طاعت. و کمال توبه، از علم و حال و عمل حاصل می‌شود و از مجموع این سه امر کامل می‌گردد. زیرا هر یک از این سه امر مطلوب مستقلی است و اضداد آن‌ها غیر مطلوب و رجوع از این اضداد را توبه گویند.

اما علم، اجمالش آن که به حالتی که در آن است و موجب شقاوت و یا مانع سعادت اوست، علم پیدا کند و تفصیلش، علم به جمیع مراتب علومی است که به حال بشر نافع است؛ مثل علم به ملائکه و کتب الهی و پیامبران و روز قیامت، با درک محرومیت از سعادت که لازمه‌ی داشتن این علوم، و نهفته در آن‌هاست.

و اما حال، عبارت از تحسر و اندوه بر شقاوتی است که دام‌گیرش شده، و قصد سعادت در گذشته و حال و آینده، و رغبت به تدارک آن در احوال سه‌گانه.

و اما عمل، به رجوع و خروج از آن‌چه در آن بوده و تصمیم بر ادامه‌ی عمل در راهی که می‌باید در آن راه قدم بگذارد و رجوع، اجمالاً به این است که آن‌چه را در حال و یا آینده موجب حسرت او خواهد شد، تدارک و جبران کند. این تدارک به این است که اگر آن، حقی از حقوق الهی است، می‌باید آن را به قضای آن عمل و محو آثار سوئش جبران نماید که از جمله آثار، گوستی است که از معصیت بر تن او روییده که می‌باید از بین برود و نفس را همان‌گونه که لذت معصیت چشیده، درد و رنج طاعت بچشانند و تیرگی‌ای که بر اثر ظلمت معصیت در آن پیدا شده، به نور طاعت از بین ببرد. و اگر متعلق به حقوق مخلوق است، اگر ادای آن حق

ممکن است، به ادای آن ولو با استغفار و طلب حلیت و رضایت طرف، آن حق را ادا کند. سپس به محو آثار سوء آن بپردازد و اگر ادای آن ممکن نباشد، مثل این که به آبروی مؤمنی در غیاب او خیانت کرده باشد که اگر بخواهد از او رضایت بطلبد، باز خود این عمل باعث فتنه و فساد می شود. در این صورت می باید که برای آن مؤمن از خدا طلب آمرزش کند و به هر اندازه که جبران آن خیانت کند، برای او اعمال صالحه به جای آورد و چنان که گفته شد، آثار سوء آن را برطرف سازد.

حتی اگر به حیوانی آزاری را رسانده، احتیاطاً می باید آن ضرر را جبران نماید و سپس آثار سوئش را برطرف سازد و همه ی این مسائل از تدبیر و تأمل در آن چه از مولا امیرالمؤمنین (ع) روایت شده، فهمیده می شود. روایت چنین است: روزی کسی در محضر حضرت علی (ع) گفت: استغفر الله. حضرت خطاب به او فرمود: آیا می دانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه ی علین و آن اسمی است که شش معنا و حقیقت را در بر دارد.

اول: پشیمانی بر آن چه گذشته است. دوم: عزم و تصمیم بر ترک بازگشت به آن عمل. سوم: حقوقی را که از مردمان ضایع نموده ای، ادا نمایی. تا این که خدا را در حالی که هیچ حقی از کسی بر تو نیست، ملاقات کنی. چهارم: هر عمل واجبی را که ضایع ساخته ای، حقش را ادا نمایی. پنجم: گوشتی را که از معصیت بر تن تو روییده، با حزن و اندوه بر آن گناه از بین ببری تا آن جا که پوست به استخوان بچسبد و سپس گوشت تازه بین آن ها برآید. ششم: بدن را درد و رنج طاعت بچشانی، هم چنان که لذت معصیت چشاندیدی. در این هنگام است که می توانی بگویی استغفر الله [اسرار الصلوة: ۷۰].

توبه در واقع انقلابی درونی است و در مورد گناه کاران، انقلاب گرایشات عالی است بر علیه تمایلات دانی و حزن و اندوه نسبت به آن عملی که رضای خدا در آن نیست. پس توبه امری ظاهری و لفظی نیست. بلکه تحولی معنوی است که در قلب پدید می آید و احوال آن را دگرگون می کند. نباید پنداشت که تنها یک «استغفر الله» گفتن برای محو آثار صدها گناه، عصیان، مخالفت و خیانت کافی است.

به این دلیل ممکن است برای یک توبه، ساعت ها و بلکه روزها نیاز باشد تا خود را به زحمت بیندازیم و در پی زاری و

درخواست و تحمل سختی و ریاضت، از خداوند منان، بخشش خطاهای خود را بخواهیم و البته خداوند ثواب است و وعده ی پذیرش توبه را به بندگان داده است.

علی (ع) می فرماید: «التوبه ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و اضرار ان لا يعود» [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱: ۱۷۳]: توبه عبارت است از پشیمانی به دل، و آمرزش خواهی با زبان، و ترک گناه به وسیله ی اعضا و تصمیم قلبی که دیگر به گناه بازنگردد. و می فرماید: «التوبه تطهر القلوب و تغسل الذنوب» [پیشین]: توبه دل ها را پاک سازد و گناهان را بشوید.

مراتب توبه

در «مصابح الشریعه» از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود: توبه، ریسمان خدا و وسیله ی عنایت اوست و سزاوار است که بنده همیشه در حال توبه باشد. هر دسته از بندگان، توبه ای مخصوص به خود دارند. توبه ی انبیاء، از اضطراب است. توبه ی اولیاء از تلوین و دگرگونی خطورات قلبی است. توبه ی اصفیاء و برگزیدگان، از نفس و توبه ی خواص، از اشتغال به غیر خدا و توبه ی عوام از گناهان است [اسرار الصلوة: ۷۱].

آن چه بیان شد، به این منظور بود که معلوم شود، رسیدن به طهارت باطنی که سر و وضو است، منوط به جهاد اکبر است. و جهاد اکبر دارای لوازم، شرایط و نتایجی است که در یک سخن می توان گفت: نتیجه ی جهاد اکبر تقواست. به تعبیر دیگر می توان گفت: ارسال رسل و انزال کتب همه برای این است که انسان ها به تقوا برسند و صاحب یقین شوند. علی (ع) می فرماید: «التقوى ثمره الدين و امارة اليقين» [غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲: ۵۵۸]: تقوا، میوه ی دین و نشانه ی یقین است.

و کمال تقوا، ترک غیر حق است و کمال یقین، مشاهده ی حضور رب. پس لباس تقوا بهترین لباس هاست که به واسطه ی آن می توان، به شرافت و کرامت رسید. «و لباس التقوى ذلک خير» [الأعراف / ۲۶]: لباس تقوا بهترین جامه است. «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» [الحجرات / ۱۳]: کریم ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.

پس طهارت به خاطر رسیدن به تقواست و تقوا به منظور رسیدن به کرامت؛ یعنی موجود بی عیب و نقص شدن در حد خود. از این

نظر، هم تقوا ذو مراتب است و هم طهارت.

در کتاب «اخلاق و عرفان در وضو و نماز» (ص ۳۵ تا ۳۱)،
۹ مورد از انواع طهارت برشمرده شده که خلاصه‌ی آن چنین است:
نخست، طهارت برای زدودن پستی و پلیدی‌های ظاهری بدن. دوم، طهارت انسان از گناه و هوس‌رانی که مخصوص مؤمنان است. سوم، طهارت باطنیون که طهارت از زشتی‌های معنوی و کرداری است. چهارم، طهارت ارباب حقیقت که طهارت از وسوسه‌ها و پندارهای ذهنی است. پنجم، طهارت اهل قلب، که طهارت از کشش‌ها و دگرگونی‌های روحی به منظور سالم ماندن از فراز و فرودها و جذبه‌های زندگی است. ششم، طهارت اهل سر است. یعنی بسنده نکردن به کشف و شهودها و خداوند را منحصر در مشاهدات و کشف و شهودهای خود ندیدن. هفتم، طهارت اهل حب است. یعنی کسانی که به این نیت‌اند که با وضو خود را از قید و بندهای هر آن چه غیر خداست، برهانند.

هشتم، طهارت اهل ولایت است که فقط خدا را سرسلسله‌ی همه هستی می‌دانند و در تمام حالات خود را مشمول ولایت حضرت حق می‌شمرند و مقامات و مدارج کمال خود را نمی‌بینند. مقام ولایت درجات بسیاری دارد و این بستگی به شخص دارد که تا چه اندازه خود را در محضر ولی و ارباب خود حاضر ببیند. شخصی که به زیر سایه‌ی مولایش درمی‌آید، به جایی می‌رسد که رحمان و رحیم بودن را تنها در ذات او جست‌وجو می‌کند و از هر تعلقی گریزان است.

نهم، مقام «فتای فی الله» است. در این مرحله، شخص با توجه به خودسازی‌های سخت گذشته‌اش، خود را فراموش می‌کند و اصولاً نمی‌بیند. او نه به مقاماتی می‌اندیشد که بدان رسیده است و نه آرمان‌پروری می‌کند و نه آرمان شهری می‌جوید. وی به این وسیله خود باخته‌شده و در مقامی هضم شده است که در آن، بقا و حیات واقعی است. یا به بقایی دست می‌یابد که از آن، به بقای خدا که پایدارترین است، می‌رسد. او آرمان همه‌ی آرمان‌گرایان را به حقیقت پیوند می‌زند، از خودبیگانه می‌شود و زندگی جاویدی را در سایه‌ی خدا به دست می‌آورد.

در این حالت، بنده و سالک به درجه‌ای از اندیشه، دانش، زندگی و هوشاری دست می‌یابد که به آن «صحو» می‌گویند و آن گشودن گستره‌ای از دریافت و شناخت است که مانند ندارد.

با رسیدن به این مقام که دخول در «صقع ربوبی» است، امکان دارد برای او سختی‌هایی فراهم شود. در آن جلوه‌هایی هست و او بخواهد برخی را بر برخی دیگر ترجیح دهد. صقع ربوبی که به آن «عالم عقول» هم گفته می‌شود، هر جلوه‌ای بر او نمودار شود، همه از خداست. اللهم طهرنا من کل ذنب و خطاً و نسیان.

زیرنویس

۱. اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، ص ۲.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. خمینی (ره)، امام روح‌الله. آداب الصلاة. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ ششم. ۱۳۷۸.

۳. ———. چهل حدیث. مرکز نشر فرهنگی رجاء. چاپ اول. ۱۳۶۸.

۴. سجاد (امام «ع»). صحیفه سجاده. ترجمه و نگارش جواد فاضل. انتشارات امیرکبیر. چاپ چهاردهم. ۱۳۶۳.

۵. شیخ صدوق. علل الشرایع. ترجمه و تحقیق سید محمد جواد ذهنی تهرانی. انتشارات مؤمنین. قم. چاپ اول. ۱۳۸۰.

۶. عزیزی، عباس. جامع آیات و احادیث موضوعی نماز. انتشارات نبوغ. چاپ سوم. ۱۳۷۵.

۷. علی (امام «ع»). غرر الحکم و درر الکلم. سید هاشم رسولی محلاتی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. چاپ دوم. ۱۳۷۸.

۸. قمی، شیخ عباس. کلیات مفاتیح الجنان. سازمان انتشارات حاج محمدعلی علمی. چاپ پنجم. ۱۳۶۶.

۹. کلینی، ثقه الاسلام. اصول کافی. ترجمه و شرح سید جمال مصطفوی. بنیاد رسالت. ۱۳۶۴.

۱۰. گرامی، محمدعلی. اخلاق و عرفان در وضو و نماز. انتشارات احسن الحدیث. چاپ اول. ۱۳۷۶.

۱۱. مجلسی، علامه محمدباقر بن محمد تقی. بحار الانوار، الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. مؤسسه الوفاء. بیروت. الطبعة الثانية. ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۲. ملکی تبریزی، حاج میرزا جواد. اسرار الصلاة. ترجمه‌ی رضا رجب‌زاده. انتشارات پیام آزادی. چاپ نهم. ۱۳۸۰.